



تیپ ۱۰ سیدالشهدا^(ع) در تک پشتیبانی عملیات والفجر ۸

سردار سرتیپ علی فضلی

تنظیم: محمد فردی*

<p>سردار علی فضلی جانشین ریاست سازمان بسیج مستضعفین و فرمانده تیپ ۱۰ سیدالشهدا^(ع) در عملیات والفجر ۸، عصر شنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۵ در سالن اجتماعات میثاق آبادان و در دومین دوره انتقال فرهنگ و تجارب فرماندهی دفاع مقدس در جمع دانشجویان دافوس، به تشریح تک پشتیبانی عملیات والفجر ۸ که تیپ ۱۰ سیدالشهدا^(ع)، تیپ ۲۱ امام رضا^(ع) و تیپ ۱۸ الغدیر در جزیره ام‌الرصاص اجرا کردند، پرداخت. وی از اسفند ۱۳۶۰ که تیپ ۳۳ المهدی^(ع) تأسیس شد، تا ۱۳۶۱/۴/۲ که جای خود را به محمدجعفر اسدی داد، فرمانده این تیپ بود. زمزمه‌های فرماندهی فضلی بر لشکر ۲۷ حضرت رسول^(ص) پیش از عملیات عاشورای ۳ به گوش می‌رسید که آقای محسن رضایی فرمانده کل سپاه پاسداران، وی را به فرماندهی تیپ ۱۰ سیدالشهدا^(ع) و حاج محمد کوثری را به فرماندهی لشکر ۲۷ حضرت رسول^(ص) منصوب کرد. سردار فضلی در این سخنرانی با بیان اهمیت عملیات تک پشتیبانی برای عملیات والفجر ۸، عملیات شناسایی، مشکلات پشتیبانی، رعایت مسائل حفاظتی عملیات و وقایع خاص عملیات پشتیبانی و ذکر چند خاطره، از نقش ویژه بسیج در دفاع مقدس و نقشی که بسیج می‌تواند در آینده دفاعی نظام جمهوری اسلامی ایران داشته باشد صحبت کرد.</p> <p>واژگان کلیدی: علی فضلی، تیپ ۱۰ سیدالشهدا^(ع)، والفجر ۸، انتقال تجارب فرماندهان، دفاع مقدس، دانشگاه امام حسین^(ع).</p>	<h3>چکیده</h3>
--	----------------

سردار فضلی در خصوص جغرافیای منطقه نیز اظهار

کرد که عرض رودخانه اروند در برخی نقاط به خصوص روبه‌روی خرمشهر و آبادان ۳۰۰ متر و در برخی نقاط دیگر تا ۱۳۰۰ متر به‌خصوص در دهانه اروند متغیر بود. وقتی خواستیم عملیات کنیم دیدیم نقاط قوت دشمن در این منطقه زیاد است و این نقاط قوت می‌تواند مانعی در عبور از آب در عملیات والفجر باشد و موفقیت آن را از بین ببرد. از این‌رو باید نقاط قوت خودی را افزایش داده، از نقاط ضعف دشمن استفاده کنیم. لذا عملیات پشتیبانی برای حمایت از عملیات اصلی فاو پیش‌بینی

حلقه مفقوده عملیات والفجر ۸

سردار سرتیپ علی فضلی فرمانده تیپ ۱۰ سیدالشهدا^(ع) تک پشتیبانی در جزیره ام‌الرصاص را "حلقه مفقوده این عملیات" خواند و گفت: «عملیات والفجر ۸ که در منطقه اصلی فاو برای عبور از اروند و تصرف شهر فاو طراحی شده بود، اهدافی داشت که عبارت بودند از:

۱. از کار انداختن ماشین جنگی دشمن.
۲. ساقط کردن پایگاه موشکی عراق در جزیره فاو.
۳. به بن بست کشاندن نیروی دریایی ارتش عراق.
۴. گرفتن تلفات از دشمن و ...»

* کارشناس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

سال پانزدهم □ شماره پنجاه و هشتم □ زمستان ۱۳۹۵ و بهار ۱۳۹۶

تیپ ۱۰ سیدالشهدا^(ع) در تک پشتیبانی عملیات والفجر ۸

بهرتر می‌توانید استفاده کنید. ما شروع جریان جزر آب را برای شروع عملیات پیش‌بینی کردیم؛ چون محل استتار، اختفا و پوشش شناورهای ما زیر پل خرمشهر و در نهر عریض بود و چنانچه جریان آب مد می‌بود، نمی‌توانستیم از این اسکله‌ها بهره‌ای ببریم. به ما ۲۰ دست لباس غواصی دادند و با این ۲۰ دست لباس کار شناسایی شروع شده بود.

در خط ژاندارمری مجبور بودیم که پوششی برای تردهایمان ایجاد کنیم. شب‌ها به عزیزان ژاندارمری (با رفاقتی که حاصل شده بود) می‌گفتم که استراحت کنید و ما به‌جای شما نگرهبانی می‌دهیم تا بتوانیم برای رفتن به شناسایی از این پوشش استفاده کنیم؛ چون غواص‌های ما از چندین معبر برای رفتن به آب یک بار وارد آب می‌شدند و یک بار از آب خارج می‌شدند آنها دو بار می‌توانستند ما را ببینند.

کار شناسایی به تدریج جلو می‌رفت و تکمیل می‌شد و کار به جایی رسید که بچه‌های اطلاعات عملیات و تخریب جزیره را بهتر از زادگاهشان می‌شناختند. شناخت عمیق و دقیق از سنگرها، فواصل، مواضع، عوارض زمین، جاده‌ها، موانع، چولان‌ها، نخلستان‌ها و اطلاعات کاملی از جزیره به دست آمد.

چند نوبت هم در روز شناسایی انجام شد و در یکی دو مورد اسیر هم دادیم. شهید غلام کیانپور و رضا سیف‌اللهی در جزیره ام‌الرصاص برای شناسایی رفته بودند و شب قرار بود در حال مد از اروند صغیر بگذرند. شناسایی را به‌خوبی انجام داده بودند، اما باز طمع می‌کنند که عصر هم بررسی مجددی از قرارگاه تیپ عراقی‌ها داشته باشند. زمانی که در روز برای شناسایی رفته بودند، سرباز عراقی در حال سوت‌زدن می‌آید و

شد و جزیره ام‌الرصاص به این منظور انتخاب شد. جزیره ام‌الرصاص ۱۱ کیلومتر طول دارد. بیشترین عرض این جزیره ۹۰۰ متر است و در میانه اروند کبیر و اروند صغیر واقع شده است.

فرمانده تیپ ۱۰ سیدالشهدا^(ع) در توضیح بیشتر تک پشتیبانی برای عملیات والفجر ۸ گفت: «قرار شد تک پشتیبانی از عملیات ام‌الرصاص با ۳ تیپ شامل تیپ ۱۰ سیدالشهدا^(ع)، تیپ ۱۸ الغدیر و تیپ ۲۱ امام رضا^(ع) انجام شود. جزیره ام‌الرصاص نیز به ۳ بخش میانی، راست و چپ تقسیم شد. بخش میانی به تیپ سیدالشهدا^(ع) واگذار شد و خط حد این تیپ شد که به فاصله ۴/۵ کیلومتر در سمت راست آن تیپ ۲۱ امام رضا^(ع) قرار داشت و سمت چپ آن تیپ ۱۸ الغدیر بود.»

شناسایی دقیق منطقه عملیاتی

سردار فضل‌ی شناسایی منطقه عملیاتی و چگونگی کسب اطلاعات دقیق از منطقه را شناخت کامل جریان جزرومد آب اروند، استفاده از سنگر دیدبانی ژاندارمری و شناسایی عمقی دانست و اظهار کرد:

«کار شناسایی شروع شد. در خط عزیزان ژاندارمری مستقر بودند. ما باید از یک سنگر دیدبانی ژاندارمری کار شناسایی را شروع می‌کردیم. اول باید جریان جزرومد آب را می‌شناختیم. گروهی در اروندرود روی جریان آب و سرعت آن کار می‌کرد و به تجربه آرام‌آرام نقاط قوت و ضعف ما در حال آشکار شدن بود. این اطلاعات شرایط عبور از رودخانه، در میانه ماه، ابتدای ماه و وسط ماه را برای ما دیکته می‌کرد. در مقطعی جزرومد ۷۰ کیلومتر به‌سمت خلیج فارس سرعت دارد. وقتی شما جریان جزرومد را شناختید از مجموعه عوامل و امکانات منطقه

سردار سرتیپ علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا^(ع) در دوران دفاع مقدس، اردوگاه میثاق آبادان، اردیبهشت ۱۳۹۵.

می‌بیند و وحشت‌زده سوتش را ادامه می‌دهد و بعد از رد شدن شروع به فریادزدن می‌کند. دسته تأمین قرارگاه شروع به تفحص می‌کند.

کیانپور و سیفاللهی بار و اموالشان را تقسیم کرده بودند؛ نقشه، قطب‌نما و دوربین در اختیار کیانپور بوده و فین و وسایل اضافی در چفیه‌ای در دست برادر سیفاللهی. دسته تأمین عراقی بعد از تفحص سیفاللهی را پیدا می‌کنند و با بررسی وسایل متوجه می‌شوند که اینها ۲ نفرند. شروع به تفحص می‌کنند، اما کیانپور فرار کرده، خود را در باتلاقی پنهان می‌کند. عراقی‌ها تا پاسی از شب به جستجوی خود ادامه می‌دهند و تیراندازی هم می‌کنند که از فاصله یکی دو متری کیانپور می‌گذرد. وارد چولان‌ها می‌شوند و تا نزدیکی کیانپور هم می‌آیند و باز عنایت الهی شامل حال وی می‌شود و پیدایش نمی‌کنند. کیانپور احتمال می‌دهد که دنبالش خواهند آمد و در باتلاق فرو می‌رود و بانی تنفس می‌کند و پس

از اطمینان یافتن از دور شدن عراقی‌ها آرام آرام خود را از باتلاق بیرون می‌کشد و کار شناسایی‌اش را تکمیل می‌کند و در مد آب می‌افتد. در اروند صغیر پشت جزیره هم موانع و سیم‌خاردار زیادی بود. وی در نوک جزیره دستش را به سیم‌های خاردار جلو ساحل پشت جزیره قرار می‌دهد و از فرط خستگی خوابش می‌برد. کیانپور باید قبل از روشنایی هوا از آب بیرون می‌آمد و ما برای استقبالشان می‌رفتیم. من در خط بودم و دیدم که آنها نیامدند. وی زمانی که از خواب می‌پرد زمان کمی داشته و جزر آب شروع شده بود. به‌سختی خودش را در جریان جزر آب می‌اندازد. به‌دلیل اینکه جریان آب وی را می‌برد، او باید از جریان جزر آب ۶/۵ کیلومتر پایین‌تر بیاید و بعد به سمت ساحل ما برسد. همیشه برای شناسایی از نقطه مبدأ که حرکت می‌کردیم ۱۵۰۰ متر و بیشترینش ۱۸۰۰ متر بعد به ساحل خودمان یا دشمن می‌رسید. این‌طوری نبود که صاف بتواند در عرض رودخانه بیاید.

تیپ ۱۰ سیدالشهدا^(ع) در تک پشتیبانی عملیات والفجر ۸

جریان رودخانه او را می برد. دیدیم که یک لوله تنفسی از آب بیرون است و وقتی که سر از آب بیرون آورد دیدیم که کیانپور است و سیفاللهی همراهش نیست. این بچه ها تا زمانی که در آب بودند گرمشان بود و پس از خروج از آب احساس سرمای شدیدی می کردند. آن لحظه اول بعد از خروج از آب دندان هایشان به هم می خورد و نمی توانستند حرف بزنند. ما یک اتاق گرمی را برایشان پیش بینی می کردیم که اینها گرم شوند و سپس حرف بزنند. بعد از اینکه شهید کیانپور را از آب بیرون کشیدیم و گرم شد و لباس هایش را پوشید، حکایت روز قبل را تعریف کرد که سیفاللهی اسیر شد و... یکی از نیروهای تخریب ما نیز در حال بازگشت از مأموریت اسیر شد. اینها به عنوان سرباز ژاندارمری اسیر می شدند.

مشکلات پشتیبانی در عملیات

سردار فضلی درباره مشکلی که در خصوص لباس های غواصی در این عملیات پیش آمد و چگونگی حل آن گفت: «روز قبل از عملیات رفتم قرارگاه حضرت خاتم الانبیا^(ص) و با برادر محسن رضایی و محسن رفیق دوست جلسه داشتیم. برآورد ما شکستن خط با یک گروهان شامل ۱۲۰ غواص بود که در ۴ دسته ۳۰ نفره تقسیم می شدند. غواص ها باید از آب عبور می کردند، اما تنها به ما ۲۰ دست لباس غواصی داده بودند و غواص ها با این لباس ها آن قدر از سیم خاردارها رد شده بودند که لباس ها سوراخ و پاره شده بود. از این ۲۰ عدد هم تعداد لباس ها ۱۸ تا شده بود که آنها هم همگی پاره بودند. حتی بغض گلویم را گرفت و چند قطره اشک از چشمانم سرازیر شد و گفتم آقا، این ابزار جهاد است، این را زود به ما برسانید. گفتند که خریداری شده و در بندرعباس است و ان شاء الله تا فردا به دستتان می رسد.

من آمدم استنتاج کردم که حالا اگر این لباس ها نرسید چه کار کنیم. نمی توان که به واسطه نیامدن لباس ها عملیات را انجام نداد. بهترین کار این است که با بچه ها این موضوع را در میان بگذاریم که گفته اند فردا بعد از ظهر لباس می رسد، اما به هر دلیلی احتمال دیر و زود شد شما چه کار می کنید. گفتند تدبیر شما

تمام شد. ما باید در این جزیره از ۴/۵ کیلومتر ۱۲۰۰ متر سربل درست در مقابل نهر عرایض و اسکله های خرمشهر می گرفتیم. برای این کار ۱۲۰ غواص را در قالب یک گروهان پیش بینی و آماده می کردیم. این گروهان منتسب به گردان قمرینی هاشم^(ع) بود و جانشین آن گردان دکتر معز خادم الحسینی را به عنوان فرمانده این گروهان غواص گذاشتیم. شناسایی ها تمام شد. ۴ راهکار داشتیم و هر راهکار ۳۰ نفر باید خط شکنی می کردند. در توجیه رزمندگان همه این فعل و انفعالات انجام شد.

سردار علی فضلی:

ما در سپاه و بسیج نکته ای به نام "اقناع" داریم. ما در هیچ جای دفاع مقدس برای اقناع رزمنده ها هیچ عملیاتی سراغ ندارم که فرماندهان در سطوح مختلف قانع نشده باشند. حتی اگر از روی تکلیف مسئله ای را پذیرفته باشد، پس از قانع شدن این کار را کرده است.

۶ ماه کار کرده بودیم و بچه‌ها با وزنه‌هایی که به پایشان بسته می‌شد تا عمقی از آب می‌رفتند. لوله اشنوگر ۲، ۳ سانتی‌متر از سطح آب بالاتر بود که به چشم نمی‌آمد.

غروب روز عملیات شد و در قرنطینه با رزمنده‌ها صحبت می‌کردیم. گرم صحبت بودیم. هر فرماندهی راه و روش خود را دارد و من همیشه سختی‌های عملیات را با رزمندگان در غروب قبل از عملیات

من همیشه سختی‌های عملیات را با رزمندگان در غروب قبل از عملیات در میان می‌گذاشتم. من به رزمنده‌ها گفتم که برادران، ما در تخلیه شهدا و مجروحان مشکلاتی داریم. صادقانه با بچه‌ها صحبت می‌شد و همه فرمانده تیپ می‌شدند و سختی‌ها را می‌دانستند و توقع خود را به نازل‌ترین حد ممکن می‌رساندند و دیگر اصلاً توقعی نمی‌ماند.

در میان می‌گذاشتم. من به رزمنده‌ها گفتم که برادران، ما در تخلیه شهدا و مجروحان مشکلاتی داریم. صادقانه با بچه‌ها صحبت می‌شد و همه فرمانده تیپ می‌شدند و سختی‌ها را می‌دانستند و توقع خود را به نازل‌ترین حد ممکن می‌رساندند و دیگر اصلاً توقعی نمی‌ماند.

حین صحبت، کاغذ

کوچکی به دستم رسید که ۱۰۰ دست لباس غواصی رسید. به والله قسم، به حدی خرسند و خوشحال شدم که اگر امکانات دنیا را یکجا به من می‌دادند، به آن اندازه خوشحال نمی‌شدم. خدایا ابزار جهاد رسید. در پوست خود نمی‌گنجیدم. روی برگه زود نوشتم به سرعت بین غواص‌ها توزیع شود. ما باید صحبت‌ها و توصیه‌ها را با بچه‌ها انجام می‌دادیم و بدرقه می‌کردیم و این لباس‌ها باید ۱۶-۱۵ کیلومتر جلوتر به محل اردوگاه غواص‌ها در لب ساحل می‌رسید.»

چیست؟ گفتم اگر من جای شما بودم با اورکت هم شده عملیات می‌کردم. گفتند ما همین کار را می‌خواهیم بکنیم. همه آنها اعلان آمادگی کردند، منتها من به آنها دستور ندادم و خود آنها راضی به این کار شدند. ما در سپاه و بسیج نکته‌ای به نام "اقناع" داریم. در هیچ جای دفاع مقدس هیچ عملیاتی سراغ ندارم که فرماندهان در سطوح مختلف قانع نشده باشند. حتی اگر از روی تکلیف مسئله‌ای را پذیرفته باشد، پس از قانع‌شدن این کار را کرده است. آن قدر بحث می‌کردیم و جلسه می‌گذاشتیم که همه قانع شوند. نبود شبی که ما بحث مانور و بازی جنگ نداشته باشیم؛ مگر اینکه آن شب کار واجب‌تری داشتیم. هر اطلاعات تاکتیکی از دشمن به دست آورده بودیم، اینجا محل بحث و تبادل نظر قرار می‌گرفت. گروهی فرماندهان خودی می‌شدند و گروهی هم فرماندهان دشمن و با هم بحث می‌کردند. بازی جنگ حقیقی را براساس داشته‌هایشان انجام می‌دادند و واقعاً این بحث‌ها خیلی به ما برای یافتن راهکار منطقی حل مشکلات کمک می‌کرد. هرگاه در عملیات درمقابل مانعی قرار می‌گرفتیم می‌دیدیم که قبلاً چقدر راجع به آن بحث شده است و این بحث‌ها فهم ما را در اداره عملیات بهبود می‌بخشید.

چهار دسته غواص با ۱۸ دست لباس غواصی آماده عملیات بودند و پذیرفته بودند که با لاوراکت هم می‌توانند عملیات را انجام دهند، اما اشکال لاوراکت این بود که باید غواص‌ها از سطح آب بالاتر باشند و نمی‌توانستیم آنها را به عمق ببریم؛ درحالی‌که ما

رعایت شدید حفاظت اطلاعات

بود، اما براساس فرایندی که تمرین شده بود بچه‌ها باید وارد آبراه شوند. من به سمت اردوگاه غواص‌ها در حرکت بودم که باران رحمت خدا شروع به باریدن کرد. آن قدر باران زیاد شد که همه سطح رودخانه ارونند گل‌آلود شد؛ جوری که شما قادر نبودید هیچ مانع کوچکی را روی رودخانه ارونند ببینید. بچه‌ها به هم نگاه می‌کردند. من گفتم خداوند پیشاپیش مدد‌هایش را ارزانی کرد.

وقتی به غواص‌ها رسیدیم، دریغ از نیم ساعت فرصت. بچه‌ها لباس را توزیع کرده بودند و می‌پوشیدند. آخرین جلسه توجیهی، آخرین صحبت‌ها و وصایا باید انجام می‌شد، اما برخی لباس‌ها برای بچه‌ها کوچک بود و برای برخی بزرگ، اما اینها فرصتی برای تعویض لباس با هم نداشتند و هر کدام با هر لباسی که به دستشان رسیده بود حاضر و آماده بدرقه شدند.

آب در حال جزر بود و ۳ متر و خرده‌ای پایین رفته و سمت ساحل ما دیوارهای شده بود. ما باید دست بچه‌ها را می‌گرفتیم تا آرام وارد آب شوند. ۴ راهکار داشتیم و هر راهکاری حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ متر باهم فاصله داشتند. بچه‌ها وارد آب شدند و داشتند به سمت ساحل دشمن می‌رفتند. غواص از نقطه مبدأ که وارد می‌شود، ۱۵۰۰ متر آن طرف‌تر وارد ساحل دشمن می‌شود. دسته آخر ۱۸۰۰ متر بعد به ساحل دشمن می‌رسید.

هر ۴ دسته رفتند و به میانه آب رسیدند. ما با چشم غیرمسلح هنوز بچه‌ها را می‌دیدیم. لب ساحل سنگر و دیدگاه ما بود. قرارگاه تاکتیکی ما قپونی کنار ساحل بود که ما از پوشش‌های زمین خوب استفاده کردیم و خیلی با ظرافت درست کرده بودیم که پوشش زمین خیلی به هم نخورد. غواص‌ها از میانه رودخانه کمی عبور کرده بودند. دیدیم یکی تا کمر از آب بیرون آمد و بلند گفت "یا حسین".

سردار فضل‌ی رعایت مناسب حفاظت اطلاعات در این عملیات را عامل مهمی در پیروزی آن دانست و گفت: «اردوگاه غواص‌ها جدا بود و در این ۶ ماه همدیگر را ندیده بودند. ما لشکر پایتخت بودیم، غواص‌ها یا اطلاعات عملیات یا تخریب ما را ندیده بودند. کسی از اردوگاه کلهر تردد نمی‌کرد و همه فکر می‌کردند که این بچه‌ها غرب هستند. پوشش‌ها رعایت می‌شد. اگر یک نفر به عناصر عملیات توجیه می‌شد، من از حفاظت اطلاعاتمان خواهم می‌کردم که این نفر را اضافه کند و اگر نشستی پیدا شد کار همین چند نفری است که در جریان هستیم. دنبال حاشیه و... نمی‌خواهد بروید. بچه‌ها، چه فرماندهان و چه آحاد رزمندگان، دقیق رعایت می‌کردند. وقتی صحبت می‌شد مفهومی این بود که همه رزمندگان به اندازه فرماندهشان توجیه می‌شدند که چه کاری باید انجام دهند. تا زمان شروع عملیات، غواص‌های ما یگان‌های پیاده‌مان را ندیدند. یعنی ۶ ماه یک گروهان غواص مادرش و رزمنده‌ها رفقای خود را ندیده بودند.»

فریاد "یا حسین" و ترس از لورفتن عملیات

فرمانده تیپ ۱۰ سیدالشهدا^(ع) در عملیات والفجر ۸، به ماجرای جالبی در خصوص خارج شدن یک دسته از عملیات و قریب‌الوقوع بودن لورفتن آن اشاره کرد و گفت: «لباس غواصی رسید. روی برگه نوشتم که بین بچه‌ها توزیع شود. عزیزان را بدرقه کردیم و تشریفات شب عملیات انجام شد. من از اردوگاه رفتیم بیرون که به اردوگاه غواص‌ها بروم. قرار بود بعد از نماز مغرب و عشاء، براساس محاسبات ۶ ماهه، بلافاصله به آب بزنند. تا عملیات بیشتر از ۵ ساعت فاصله



از راست: سردار سرتیپ علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا^(ع) در دوران دفاع مقدس و سردار سرتیپ دوم هادی مرادپیری مسئول برگزاری دوره انتقال تجارب فرماندهان دفاع مقدس، اردوگاه میثاق آبادان، اردیبهشت ۱۳۹۵.

گفتم چه اتفاقی افتاد؟ دیدم یکی از بچه‌های دسته قاسمی است. گفتم قاسمی چی شد؟ گفت وزنه‌ای که به این رزمنده بود، ازش جدا شده، سرعت آب ۷۰ کیلومتر است و وی حس کرده دارد غرق می‌شود. برای اینکه خود را نجات دهد خودش را از آب بیرون کشیده و یا حسین بلند گفته است. نگاهم به خط دشمن معطوف شد، اما انگار دشمن اصلاً نشنیده بود. به مصداق حدیث امام صادق^(ع) که فرموده است دشمنان ما هم کردند، هم کورند و هم احمق‌اند، انگار دشمن ندیده و این صدا را نشنیده بود. قاسمی از مسیر خود فاصله گرفت و ظرف یک دقیقه یک دسته غواص از سطح عملیات گروهان غواص ما خارج شد. حادثه پیش آمده است دیگر، فرمانده باید تصمیم بگیرد. گفتم که برادر قاسمی مأموریت شما تمام شد، بچه‌ها را ببر زیر پای دشمن در محل امنی قرار بگیرند و مختصات دقیق خود را به ما بده تا در اجرای آتش حمایتی روی آن نقطه، اجرای آتش نداشته باشیم. بچه‌ها را برد و گرا را گفت. ما هرچه در یدمان بود برای اجرای عملیات از صدرصدش استفاده می‌کردیم. آدمی که بگویند من در عملیات نقشی ندارم پیدا نمی‌کردید. مثلاً عقیدتی و سیاسی که کارش در آماده‌سازی عملیات است، در این شب باید دفتر سیاسی ما می‌شد و عملیات را ثبت می‌کرد. غیر از راوی‌هایی که همراه فرماندهان بودند و مشغول ثبت و ضبط بودند، اکثر اسناد ما دستخط بچه‌های عقیدتی و سیاسی است. بچه‌های آموزش مانند برادر شاهسون، آربین، حاج رحیمی یک نفرشان خارج از عملیات مسئولیت نداشت. اینها باید می‌آمدند و در اجرای آتش مستقیم به ما کمک می‌کردند و هدایت آتش به عهده اینها بود. هرچه سلاح داشتیم چه مستقیم‌زن و منحنی‌زن - به‌خصوص مستقیم‌زن‌ها - که می‌توانند شعاع امنی از آتش را اجرا کنند آن شب در خط آرایش می‌گیرند و کمک بچه‌های ادوات آتش را هدایت می‌کنند.

تیپ ۱۰ سیدالشهدا^(ع) در تک پشتیبانی عملیات والفجر ۸

چیزی نشود و خارج از قاعده نبیند. گفتم یک کم باز شوید تا بچه‌ها با هم الحاق کنند و خلأ آن دسته غواصی که نتوانست برسد و جایش خالی است را ببوشانید. بچه‌ها باز کردند و الحاق حاصل شد و پیوستگی ما پشت سر عراقی‌ها حفظ شد و هیچ خلئی ایجاد نشد و خداوند این‌گونه لطف خود را شامل حال ما کرد.

به شروع عملیات رسیدیم و من رمز عملیات را که از قرارگاه اعلام شد، اعلام کردم. بچه‌ها باید درگیر می‌شدند، اما دیدم آن طرف خبری نیست. گفتم چرا اقدام نمی‌کنید؟ گفتند بچه‌ها درگیرند. گفتم پس چرا ما چیزی نمی‌بینیم؟ گفتند ما با بچه‌ها عهد کرده بودیم که تا آنجا که می‌شود بچه‌ها با سلاح سرد دشمن را از پا دریاورند (تا هوشیاری دشمن حاصل نشود). آقای

عبدالوهاب گفت که ما درگیریم. سردار دکتر معز خادم‌الحسینی ۱۱ دقیقه و چند ثانیه بعد گفت که خط حد ما تصرف و سرپل ما تأمین شد؛ بگوئید گردان‌های پیاده حرکت کنند. لطف خدا بود و ما گفتیم گردان‌ها حرکت کنند. برادرها حرکت کردند. سریع پل‌ها نصب شد. الحاقمان با تیپ الغدیر و امام رضا^(ع) برقرار شد. عراقی‌ها فشار زیادی می‌آوردند که قرارگاه عراقی‌ها به تصرف درنیاید و ما به ساحل اروند صغیر نرسیم. اما قرارگاه و ساحل اروند صغیر به تصرف ما درآمد و جزیره را واگذار کردند. پاتک‌های عراقی‌ها پی‌درپی ادامه داشت. من نگران شدم که اگر به جزیره نروم، برای جزیره مشکلی پیش بیاید. ما طی ۳۰ ساعت ۲۶ پاتک دشمن را ثبت کردیم. برای رفتن آماده شدم که شهید یدالله کلهر اجازه نداد و خودش

این را من از آقا مرتضی یاد گرفته بودم که برای شکستن خط بعد از عنایت خدا و بعد از آموزش‌های مختلف تاکتیک و تکنیک، آمادگی جسمانی که برای عملیات لازم است، هرچه دارید را در خط پای کار بیاورید. هرچه داشتیم می‌آوردیم. فشار آن چنان بر دشمن زیاد می‌شد که عرصه تنگ می‌شد. وقتی بچه‌ها به خط می‌زدند و خط شکسته می‌شد، ما آرام آرام آتش خود را کم و سپس قطع می‌کردیم. منع و قطع آتش

برحسب پیشروی است و تا زمانی که بچه‌ها به هدف نرسیده‌اند قطع آتش معنی ندارد. ما باید بتوانیم در اینجا به دشمن فشار بیاوریم.»

جنگ با حداقل سلاح گرم
سردار فضل‌ی در شرح چگونگی ورود غواصان به جزیره و اجرای عملیات گفت:

« ۳ دسته غواص دیگر به سلامت به خط رسیدند

و هر ۳ اعلان کد کردند. بعد از ۸:۳۰ شب یک‌به‌یک غواص‌ها عبور کردند و پشت سر نیروهای عراقی قرار گرفتند. یک رمز گذاشته بودیم که هرکسی رد شد، اعلام کند. ۸۹مین نفر هم رفت. من به فرمانده دسته سوم که در حال عبور بود گفتم برادر وضعیت؟ با آرامش خاص، با طمأنینه و سکینه - من که در ساحل خودی بودم آن قدر آرامش نداشتم - گفت از کانال که رد شدم، خاک از زیر پایم و لب کانال داخل کانال ریخت. این خاک‌ها را بالا دادم تا پاس‌بخش نگهبان عراقی تا شروع عملیات متوجه

برای شکستن خط بعد از عنایت خدا و بعد از آموزش‌های مختلف تاکتیک و تکنیک، آمادگی جسمانی که برای عملیات لازم است، هرچه دارید را در خط پای کار بیاورید. هرچه داشتیم می‌آوردیم. فشار آن چنان بر دشمن زیاد می‌شد که عرصه تنگ می‌شد.

پیشی گرفت و رفت وارد جزیره شد. موقع ورود وی به جزیره کانه یک لشکر وارد جزیره شد. مأموریت ما این بود که ۲ شب و یک روز در جزیره ام‌الرصاص بمانیم تا منطقه اصلی عملیات فاو به تصرف درآید و دشمن فریب بخورد. رزمنده‌ها فاو را تصرف کردند و پرچم آقا علی بن موسی الرضا^(ع) را بر فراز گنبد مسجد فاو افراشتند. در حقیقت ما با اراده خود و مشاهده پیروزی در فاو - و نه به دلیل پاتک‌های دشمن - جزیره ام‌الرصاص را به‌عنوان تک پشتیبانی یا فریب خود تخلیه کردیم و شهدایمان را هم آوردیم.»

شهادت نصیب هر کسی نمی‌شود

فرمانده تیپ ۱۰ سیدالشهدا^(ع) در عملیات والفجر ۸، در ادامه سخنرانی خود به ماجرای زخمی شدنش از ناحیه چشم در این عملیات و نصیب نشدن شهادت گریزی زد و گفت:

«بعد از تخلیه ام‌الرصاص تیپ ما آسیب دیده بود و باید به قرارگاه کوثر واقع در ۱۰ کیلومتری جاده اهواز - سوسنگرد برای بازسازی می‌رفت. من به‌همراه شهید کلهر، جنگروی، میررضی و بچه‌های اطلاعات و تخریب در منطقه اصلی عملیات یعنی فاو به ما مأموریت واگذار شد. کار شناسایی و طراحی انجام و قرار شد در کارخانه نمک دست‌به‌کار شویم. وقتی وارد منطقه اصلی عملیات شدیم کار شناسایی انجام شد و پذیرش مأموریت مهیا شد. در روز ۲۷ بهمن، مسئولان واحدها و فرماندهان گردان‌هایمان برای تقسیم خط حد گردان آمدند و ۲ جلسه تشکیل شد که ۳ ساعت طول کشید. ترتیب و توالی در جبهه دقیق رعایت می‌شد.

در این جلسه برای اولین بار من قدرت تذکر پیدا

مأموریت ما این بود که ۲ شب و یک روز در جزیره ام‌الرصاص بمانیم تا منطقه اصلی عملیات فاو به تصرف درآید و دشمن فریب بخورد. رزمنده‌ها فاو را تصرف کردند و پرچم آقا علی بن موسی الرضا^(ع) را بر فراز گنبد مسجد فاو افراشتند.

بگیریم. گفتند راستی شما با خانواده‌هایتان صحبت کردید؟ گفتیم نه. گفتند ما عوضش در اردوگاه کوثر با خانواده‌هایمان صحبت کردیم و با آنها خداحافظی کردیم. من دیدم شهید احسانی‌نژاد بیشتر از همه دم از شهادت می‌زند. شهید جنگروی بعد از آن، شهید میررضی بعد از آن، شهید کلهر بعد از آن و من آخر از

همه بودم. کانه آنها خود را در ترتیب و توالی شهادت قرار داده بودند. شهادت به‌دست‌آوردنی است؛ اتفاقی نیست، آمادگی نیاز دارد. آن خلوصی که این بچه‌ها با خدا داشتند خلوص ناب بود. یک ساعت و نیم از آن جلسه را بچه‌ها از عشق‌بازی و شهادت صحبت کردند. من کمتر از همه صحبت کردم. معلوم بود که توفیق آنهاست.

وقت اذان و با صدای الله‌اکبر جلسه تمام شد و فرماندهان گردان‌ها آمدند و به مسئولان واحدها رسیدند



از راست: یدالله ایزدی راوی و تاریخ‌نگار مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، برادر علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا^ع، عملیات کربلای ۵، دی‌ماه ۱۳۶۵.

رکن اصلی عملیات والفجر ۸

سردار فضلی جان کلام خود را در این جملات خلاصه کرد:

«بیش از ۸۵ درصد رزمنده‌های عملیات والفجر ۸ بسیجی بودند. نه فقط رزمنده‌ها بلکه حتی فرماندهان ما به تمام معنا بسیجی بودند. جانشین دوم من بسیجی بود، مسئول اطلاعات ما شهید [احمد] عراقی بسیجی بود، شهید کیانپور بسیجی بود. فرمانده توپخانه ما یک سربازی بود به نام مهندس ممبینی.

به خدا توکل کنید. به رزمنده‌های تان باور داشته باشید. همه وقتی پازل یک مأموریت شویم، کار انجام می‌شود. نقش فرمانده فقط تدبیر و... نیست. توکل به خدا و اخلاص سنگ بنای این مهم است. روی تک‌تک رزمندگان خود حساب کنید. نقش هر کس برایش تفهیم و تمرین شود. به نظر شما وقتی گردانی تشکیل می‌شد،

فاطمه زهرا^س بود. نکته‌ای که در خصوص عملیات وجود داشت این بود که مسئول بهداری که همه شهدا و مجروحان را آنالیز آماری می‌کرد گفت بیشترین مجروحان و شهدای ما به‌ویژه سادات عملیات به‌واسطه توسل به بی‌بی زهرا^س از ناحیه سر و صورت یا پهلو و بازو آسیب دیده بودند.»

پیوند معنویت، عمق اصلی استراتژیک ایران در جنگ

سردار فضلی در پایان سخنرانی خود با تأکید بر نقش بسیج در دوران دفاع مقدس و پس از آن گفت: «پیوند معنویت در دوران دفاع مقدس عمق اصلی استراتژیک ما بود. امام بیانی داشتند که انقلاب ما ۳ پایه دارد: قرآن، عترت و مردم. مردم نقششان این قدر اهمیت دارد. وقتی ما مشکلات را با رزمنده‌ها طرح می‌کردیم خودشان آن را آسان می‌کردند. ما رزمنده‌ها را پای کار نمی‌بردیم که با یک مسئله غیرقابل پیش‌بینی مواجه شوند و نتوانند واکنش نشان دهند.»

بود. سردار دهقان آمد تا مرا به پادگان توحید شهری معرفی کند. چون اینها از پادگان محروم شده بودند و وضعیت جوری بود که چند نفری آنجا جمع بودند و چند نفر هم در پادگان کوچکی در دو کوهه بودند. وضع آن قدر سنگین بود که سردار تاجیک در معارفه گفت که ما فلاتی را برای فرماندهی تیپ آورده‌ایم و... نه اجازه داد من یک کلمه حرف بزنم و نه خودش ایستاد که کسی صحبتی و سؤالی کند. بعد هم گفتند من کار دارم باید بروم، خداحافظ. معرفی من این طوری بود.

سردار تاجیک در معارفه گفت که ما فلاتی را برای فرماندهی تیپ آورده‌ایم. بعد هم گفتند من کار دارم باید بروم. فضا آن قدر سنگین بود که مانده بودم چه بگویم. اولین واکنش در برابر من این بود که گفتند همه تسویه حساب می‌خواهند.

فضا آن قدر سنگین بود که مانده بودم چه بگویم. اولین واکنش در برابر من این بود که گفتند همه تسویه حساب می‌خواهند. گفتم خدایا عنایتی کن که آنچه رضایت توست بر زبان من جاری شود. گفتم اتفاقاً من برای همین کار آمده‌ام و هرکسی تسویه حساب

بخواهد تسویه حساب داده می‌شود تا برود. اینها یک مقدار آرام شدند. چند کلامی صحبت کردیم که چی دارید و وضعیت چگونه است. گفتند که ۴۰ خرده‌ای بسیجی داریم از جمله اخوی شهید کلهر. گفتم او هم می‌خواهد برود؟ گفتند بله همه می‌خواهند بروند؛ هم بسیجی‌ها هم پاسدارها و حتی سربازها. گفتم که الان می‌شود من خواهشی کنم و صحبتی کنم؟ من در نمازخانه برای صحبت آمدم و از پایین هم گفتند که شما برای تسویه آمده‌اید.

عقبه مشکلاتی با فرمانده محترم سپاه پیدا شده بود و نقش عناصر آقای منتظری و غیره کار را به جایی رسانده بود که امام پیام دادند. شهید محلاتی پیام امام را در پادگان ولی عصر^(عج) برای رزمندگان قرائت کردند و آب روی آتش ریخته شد.

این تیپ با این وضعیت، ۴۰-۵۰ نفر بسیجی، کمتر از ۱۰۰ نفر پاسدار و حدود ۳۰۰ نفر هم سرباز داشت. یک لحظه به ذهنم آمد که بگویم برادر محسن درباره تیپ کسی با من حرف نزده بود. هر ۳ فرمانده منطقه ۱۰ گفته بودند که شما به لشکر حضرت رسول^(ص) بروید. اما سکوت کردم و برادر محسن ادامه داد که شما مأموریت دارید و باید در منطقه فکه، شمال رودخانه دویرج ۲ گردان از عراقی‌ها آمده‌اند و در ۳ محور مستقر هستند

حین توضیحاتی که ایشان داشت می‌داد، پیش خودم گفتم از برادر محسن بپرسم با من کسی راجع به تیپ صحبت نکرده و با این ویژگی‌های تیپ شاید کسی داوطلب نشود. از داخل به خودم نهیبی زدم که این فرمانده سپاه و نماینده امام است، فرمانده جنگ است و از من می‌خواهد که به تیپ سیدالشهدا^(ع) بروم. گفتم حتی یادآوری‌اش هم شاید خدای نکرده هوای نفس برای من ایجاد کند. نکنند اینکه چون تیپ قواره‌اش از لشکر کوچک‌تر است و آن خصوصیات را دارد... گفتم خدایا کمکم کن که این نفس را زیر پا له کنم. سؤال هم نکردم. فرمانده جنگ است و تشخیصش این است. برادر محسن گفت که مأموریت هم دارید. با سردار کوثری هم در خصوص فرماندهی لشکر ۲۷ صحبت شده بود و ما هم‌زمان با هم معرفی شدیم.

۲۷ام مأموریت به من داده شد. آن روز وضع بدی

